

ایشان افزودند: انقلاب ما برضد استثمارگران و استعمارگران و طاغوتها است و تمامی مستضعفین و فقرا در جهان پشتیبان ما هستند. آیت‌الله طالقانی در خاتمه افزودند:

انقلاب ملك ایران و خاورمیانه نیست بلکه متعلق به تمامی زحمتکشان جهان است و انشاءالله تمامی طاغوت‌های حاکم بر شماسرنگون میشود چنانچه طاغوت حاکم بر ما سرنگون شد و ما همیشه با شما بر علیه امپریالیزم و صهیونیزم دشمنان شما و دشمنان اسلام هستیم.

کیهان، ۱۰ اردیبهشت ۵۸

متن سخنرانی پدر طالقانی در حسینیه ارشاد بمناسبت شهادت استاد مطهری

بسم الله الرحمن الرحيم

انالله و انا اليه راجعون

رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا.

هیچکدام ما تصور نمی‌کردیم در سوگ یکی دیگر از فرزندان عالیقدر اسلام، به این زودیها، دور هم جمع شویم. جایی که اکنون من نشسته‌ام محلی است که دو شخصیت محقق و دو گوینده و نویسنده اسلامی، در اینجا نشستند و گفتند و هر دو شهید شدند، تا سرنوشت من چه باشد. آن شخصیت‌هایی که هر دو در مسیر هدف‌های عالی اسلام پیش رفتند و جالب و جاذب جوانها و نوباوگان ما بودند، نوباوگانی که پیوسته، سالها، در اثر ناشناسائی به اصول و مبانی انقلابی و محرك اسلام، در بین افکار و اندیشه‌های وارداتی شرق و غرب متحیر بودند، هر کدام از يك دید و يك بعد.

اسلام دارای ابعادى و جهاتى است، و كسانى كه در راه تحقيق اسلام و تفهيم اسلام كوشیده‌اند، هر کدام از يك بعد، اصول و حقایق قرآن و مكتب اسلام را شناختند و شناساندند. مرحوم شهید عالیقدر و محقق بزرگ ما، مطهری، سالها، مدت‌ها، در اینجا مسائل اسلامی و اصول پوشیده شده اسلام را در ابعاد فلسفی توحیدی، مسأله عدل، مسائل معاد را با زبان روز، استدلال و تحقیق کردند. در آن دوره‌های

اختناق و در آن دوره‌هایی که رژیم طغیان و ضد‌دین و اربابهای او نمیخواستند جوانهای ما با مسائل اصیل و محرک و انقلابی اسلام آشنا بشوند، کوشیدند و شب و روز سعی کردند و نوشتند و گفتند.

باز فراموش نکنیم که مرحوم دکتر علی شریعتی با يك مسأله جدیدی اسلام را مطرح کرد، از دید تخصص و تحقیق خود، که دید جامعه‌شناسی بود. هیچوقت نباید ما تصور کنیم که این دیدها با هم اختلاف دارد، یا تضادی بین اینها هست. ملاحظه میکنید از قرن اول اسلامی، تفسیر قرآن که سرچشمه اسلام و منبع دین ما و مدرک و سند ما مسلمانهاست، از وقتی که شروع به تحقیق در قرآن شد، جهات و ابعاد و بینشهای مختلفی در تحقیق قرآن وارد شد و هرکدام از دید خود: محدثین، فلاسفه، معتزله، اشاعره و عرفا - هر کدام از دیدی، در این دریای عظیم وحی غواصی کردند و درهائی (همانطوری که امیرالمؤمنین درباره قرآن بیان میکند) از قرآن بروی مسلمان گشودند و به مسلمانها ارائه دادند و هیچوقت با هم تضاد و تنافی نداشتند و هرکدام در مرز خود پیش میرفتند. تفسیرهایی که از دید محققین معتزله مانند فخر رازی و بیضاوی نوشته شد، تفسیرهایی که علمای ما از نظر خود و از دید خود تحقیق کردند و بعد از اشاعه عرفان و فلسفه در بین مسلمانها می‌بینیم که بزرگترین فیلسوف اسلامی ما، صدرالدین شیرازی تفسیر نوشت. البته همه اینها هم بر حسب زمان خود تحقیقاتشان بسیار مفید بود. اشتباهاتی هم داشتند. خودشان هم اعتراف داشتند و بعد، امثال تفسیر لاهیجی، تفسیر محی‌الدین. اینها چرا با هم دعوا و جنگ نداشتند؟ چرا تضاد نداشتند؟ فقط تحقیقی بود. گاهی هر کدام از مرز خود بیرون میرفتند، و گاهی هم انتقادات صحیحی داشتند و از مجموع اینها بتدریج بینش قرآنی مسلمانها گسترش پیدا کرد. ولی چه شد که در این سالهای اخیر آن محقق فلسفه و حدیث و کلام اسلامی (مانند شهید بزرگ ما مرحوم مطهری)، که این همه منابع فکری و سرمایه به جوانهای ما، اعطا کرد، و شهید دیگر ما (مرحوم دکتر شریعتی) که فقط از دید جامعه‌شناسی (که يك مسأله و علم جدیدی بود) وارد تحقیق اسلام و تبیین اسلام، برای نوجوانهای ما و مجذوبهای ما، به مکتبهای دیگران شد، اینهمه سروصدا بلند شد. با اینکه از اول اسلام تا بحال، در بیان حقیقت مسائل اسلامی قرآنی، همه بحث کردند، چه بسا بخشایشان هم با هم هماهنگ نبود،

یا مخالف بود، به چه علت عده‌ای از روی اخلاص، شروع کردند به سروصدا راه انداختن. من از ابتدا یقین داشتم و میدیدم که اینها آلت دست شده‌اند. همیشه مسائل اختلافی بوده. شما هر آیه‌ای و هر سوره‌ای از قرآن را در نظر بگیرید از صدر اسلام تا بحال میبینید که هرکسی، هر محقق، هر محدثی و هر عارفی، هر فیلسوفی، نظری داده، پس مسأله تازه‌ای نبود. پس چرا اختلاف ستیزه‌انگیز؟ برای اینکه ما در بحبوحه عصر استبداد و استعمار جهانی بودیم و آن خطری که شرق و غرب برای منافع خود و برای گسترش نفوذ خود در عالم اسلام میدید، همان اسلام اصیل بود، همان اسلام محرک بود، همان اسلام انقلابی بود. این را شنیدید و همه میدانید که گلاستون یهودی، نخست‌وزیر طلیعه استعمار قهار انگلستان، با آن همه درگیریهائی که در شرق میانه داشت، قرآن را برداشت و گفت: تا این کتاب در میان مردم و مسلمین، حاکم و نافذ است، مانع نفوذ ماست. آیا گمان میکنید این حرف را از روی استمراء یا شوخی بیان کرده بود؟ نه! واقعاً هم همین بود. همینطوری که میبینید، که الان مشاهده میکنیم، برنامه گذاشت برای این که هرچه بتواند قرآن را از مکتبهای ما، از دانشگاه ما و از دسترس تحقیق محققین ما و از مجامع دینی ما دور بگرداند و ببرد به قبرستانها برای تیمن و تبرکها و استخاره و غیرذک. عمل هم شد. کارشان را هم کردند. من خودم بیاد دارم در حدود سال ۱۳۱۸ الی ۱۳۲۰ که از قم به تهران برگشتم در جنوب تهران، قسمت قنات‌آباد، که محل ما بود و مسجد مرحوم پدر من بود، من شروع کردم تفسیر قرآن گفتن. از دو طرف کوبیده میشدیم: از یکطرف مجامع دینی که چه حقی دارد کسی تفسیر قرآن بگوید؟! این قرآن در بست باید خوانده بشود، و به قرائتش مردم بپردازند. گاهی هم در مجالس فاتحه، اگر يك آدم جانی، خائن، دزد، فاسد که يك عمری فساد کرده، چند آیه‌ای قرآن، بعدش هم این خلد آشیان! جنت مکان! مدتی خدمت به کشور و مملکت کرده خدا بیامزدش!! و چقدر من خودم فشار تحمل کردم تا بتوانم این راه را باز کنم که قرآن برای تحقیق است، برای تفکر و تدبر است نه برای صرف خواندن و تیمن و تبرک جستن. همانطوری که مرحوم سید انقلابی ما، مرحوم سیدجمال‌الدین، قبل از آن گفت. تکیه او هم برای حرکت مسلمانها و برای بیداری مسلمانها همین بود که چرا قرآن برکنار شده. پس این اختلافی که دامن میزدند (چون اینجا حسینیه ارشاد است).

ما باید به این مسائل خاتمه بدهیم: «تلك امه قد خلت لها ماكسبت و لكم ماكسبتم» و دنبال نکنیم، که متأسفانه هنوز داریم دنبال میکنیم. چه شد که دو محقق، دو مظهر از دو دید اسلام را به جوانها ارائه کردند، قرآن را ارائه کردند، اصول اسلام را ارائه کردند، اینطور منشأ بگو مگو شد؟! آنوقتی که باید همه فکر کنیم، بیندیشیم، آماده باشیم، متحد باشیم در مقابل این قدرت طاغوتی و استبدادی قهار که همه قوای استعمار پشتسرش ایستاده ما در بحث این که او چه گفت و این چه گفت، او ولایت دارد و این ولایت ندارد بمانیم و ولایت اشخاص را اندازهگیری کنیم؛ بدون اینکه اصلاً بفهمند معنی ولایت چیست، ولایت یعنی چه؟ ببینید چقدر ما در اثر این مسائل ضربه خوردیم! ولی «یکیدون کیداً و اکید کیداً فمهل الکافرین مهلمم رویداً». همین ضربه‌ها هم مثل همه ضربه‌ها، منشأ بیداری و هشیاری ما مسلمانها و دیگر عالم اسلام شد که مرکزش و اساسش ایران و مکتب اهل بیت (مکتب امامت) است.

دو شهید از این حسینیه ارشاد دادیم، که هم حسینیه است و هم ارشاد. هم ارشاد کرد هم مکتب حسین را زنده کرد، هم فکرأ و هم عملاً، بعد از آن که همه‌جا بسته شد من هم محدود شدم، زندانی شدم، مسجد هدایت بسته شد، اینجا همان فکر، ادامه پیدا کرد و بحمدالله باز هم امیدواریم ادامه پیدا کند. و حسینیه است که شهید میدهد باز هم شهید میدهد، باز هم شهید خواهد داد، چون مسأله شهادت بعد از اعلام هدفها و مقاصد و مبانی حکومت و ولایت اسلامی است، اینجاست که درگیری پیدا میشود والا نشستن توی خانه‌ها و بحث کردن و بعد هم آخر يك فاتحه‌ای برای اموات در پی قرآن خواندن، اینکه به‌گاو و گوسفند کسی ضرر نمیزند! چرا اینجا را بستند؟ چرا بهر صورت اینجا را کوبیدند؟ برای همین! برای اینکه يك نقطه انفجار بود. نمیخواهم بگویم منحصر به اینجا بود، اما اینجا مرکزیت داشت. اولین پایه‌گذاران اینجا، یعنی دوستان ما، رفقای ما، بخصوص مرحوم مظهری شهید ما، از همین‌جا آغاز کرد. نوشته‌هایش، کتابهایش و تبیین‌هایش، و فعلاً به همینجا انجامید. ما امیدواریم که این حسینیه ارشاد که در و دیوارش و کرسی‌اش و همه ساختمانش، بازگوکننده صداهای اسلام و فریاد انقلابی اسلام بود، ادامه پیدا بکند، خداوند همه آنها را با اولیائشان و با شهیدای بزرگ محشور بدارد، و این شهید عزیز ما را که چند شب پیش

آخرین سجده را برای خدا کرد ولی با چهره‌ای خون‌آلود سر به زمین گذاشت، با اولیائشان محشور بدارد.

بعضی از دوستان، از جمله همین دوستان حسینیه ارشاد و رفقای دیگر، اصرار میکردند که گاهی من بتوانم صحبتی کنم، آیه‌ای، مسأله‌ای. عذرها خواستم که عذر هم نبود، واقعاً هم معذورم. همینطور هم از دستگاه رادیو و تلویزیون، و به‌ایشان گفتم که اگر تفسیری نوشتم و هیچ ادعا نمیکنم، همانطوری که هیچ‌کس نباید چنین ادعائی کند که آنچه میگوید و آنچه میاندایشد درست است، مطابق واقع است بهرحال مورد توجه واقع شده، میدانید از برکت چه بود؟ از برکت زندان بود! زندانی که دیگر هیچ مسئولیتی نداشتم، جز اینکه راه بروم، يك سوره‌ای، يك آیه‌ای را در نظر بگیرم، دور حیاط زندان، وقت خوابیدن، وقت آسایش، چیزی بفهمم و یادداشت کنم و مهمترین مسئولیت را برای خودم همین میدیدم و با وسائلی و مشکلاتی به‌خارج بفرستم، تا به‌صورت چاپ و انتشار دربیاید. ولی حالا خود آقایانی که شاید اینجا بسیاری باشند این تقاضا، این مسأله را مطرح میکنند، شرایط روحی و مزاجی مرا در نظر بگیرند که تا وقتی از زندان پا بیرون گذاشتم شاید نتوانستم چند صفحه کتاب بخوانم یا بخیال و فکر خودم فرو بروم و مسأله‌ای را بیان بکنم. از اینجهت من معذورم و مرا باید معذور بدارند. ولی از باب خالی نبودن عریضه این نکته‌را عرض میکنم که از خصائص قرآن و درك قرآنی، که شاید کمتر ما توجه داشته باشیم، اینست که بعضی از مسائل و حقایق قرآن در ضمن حرکت برای انسان تبیین میشود، نه نشستن يك گوشه‌ای و این تفسیر و آن تفسیر و این بیان و آن بیان، این اظهار نظر را دیدن و اینها را جمع کردن. من باب مثال، عرض میکنم، تفسیر سوره: «والنازعات» را. همانطوری که کسانی دیدند در همین پرتوی از قرآن من نوشته‌ام، ولی وقتی بیرون آمدم و این حرکت انقلاب را دیدم، باز دیدم يك مسائل جدیدی برای من روشن شد، و این سعه نظر قرآن است. همانطوری که خود قرآن بیان کرده با حرکت و احتیاجات و برخوردهاست که بعضی از متشابهات باید تاویل یابد.

«والنازعات غرقاً و الناشطات نشطاً والسابحات سبحاً و السابحات سبqاً فالمدبرات امراً.»

نوع به‌معنی لغوی: چیزی را از ریشه بیرون آوردن، درختی

را از ریشه درآوردن و بشدت كندن. حال احتضار انسان را هم، حال نزع ميگويد، براي اينكه در آن وقتي است كه انسان دچار اضطراب و كشمكش است تا روحش از بدن مفارقت كند و تسليم شود، اين يك نكته. نكته ديگر اين است كه نزع از افعال متعدي است و قرآن در اين آيه بيان نكرده كه چي را از جا ميكنند. مفسرين، كه هيچ اعتراضی هم بر آنها نيست (بارها من گفتم و نوشتم كه تفسيرها عموماً تطبيقي است نه تفسير كامل. قرآن مطالب كلي بيان ميكنند. ولي برحسب فراخور زمان و درك شنوندگان و محيط، امام، معصوم، يك مصداقي و يك موردی را براي بيان ميكنند، اين نبايد باعث شود كه انسان جمله و آيه را در همان قسمت محصور بداند. از اين جهت ميبينيم آيه اطلاق دارد) اين نزع كندنگان را، تفسير كردند به فرشتگاني كه روح را هنگام احتضار ميكنند و باخود ميبرند، روح مؤمن، كافر يا اعم. بعضي تفسير كردند به حركت دروني انسانها به طرف حق، بعد از مرگ كه تكامل بعد از موت است. اينهم يك تفسيری است. ولي وقتي كه به خود قرآن برميگرديم «والننازعات» يك معنی عام و شاملی دارد. انسانی كه از جهت خلقت و وابستگي به زمين و زندگي و ريشه‌های غرائز، مانند حيوان آفريده شده و عمر ميگذارند. اين انسان اگر به حالت نزع و نزوع يا نهضت درآمد، اولين شرطش اين است كه از جا كنده بشود. آنهايي كه در تفكر و تدبير، مسائل علمي مسائل اكتشافی، مسائل تدبيرهای سياسي فرو ميروند و غرق ميشوند، كسانی هستند كه از وابستگيها و دلبستگيها، غرايز، حتي اوضاع و شرايط محيط، بشدت خودشان را از جا بكنند.

تشبيهي است كه گويا در تفسير هم هست كه در همه حركات موجودات: از ذرات عالم گرفته تا كرات، از ابتدای تكوين و انسانها و مصنوعات متحرك، می بينيد اين قانون جاری است. طياره خود به خود به زمين وابسته است، جرمی است از زمين وقتي بخواهد حركت بکند، نيرويی كه به او فشار می آورد كه مافوق جهت وابستگي و جاذبه زمين است. اين را بايد بتدريج از جا كند. اين حركت نزعی است. وقتي از جا كنده شد، بتدريج مستغرق در حركت ميشود «والننازعات غرقاً» و يكسره از محيط و جاذبه زمين كه بالا رفت، در حركتش، ديگراحتياج به نيروی فوق العاده نيست، حالت نشاط پيدا ميكنند. يعنی خود بخود به

حرکت می‌آید: والناشاطات نشطاً، و شناور میشود در فضا و پیش میرود: «والسایحات سبباً فالمدیرات امرأ»: بعد آن وظیفه‌ای که برای آن حرکت است، انجام میگیرد، باری را به منزل میرساند، مسافری را از جای خود به جای دیگر میرساند، یا فرض کنید دستور بمباران جایی (این هم امری است) را، به حق یا به باطل انجام میدهد. انسان هم از اینجهت، چنین موجودی است که هدفی که پیدا کرد و دل بست به آن، باید از جا کنده بشود و الا متوقف خواهد شد، برمیگردد، رجعت میکند.

وقتی که من از زندان بیرون آمدم، دیدم که این جوانها، غیر از جوانهای ۳ سال قبل بودند، این زنان ما غیر از آن زنان قبل بودند، این روحانیت ما غیر از آن روحانیت است، این بازاری، این کاسب، این اداری، این ارتشی که همه يك سر وابسته بودند به محیط و محل و زندگی و انجام غرائز و تولید، جوانهایی که توی خیابانها صف می-کشیدند، برای دیدن فلان منظره شهوت‌انگیز، همانهایی که برای زندگی و یافتن وسائل تأمین شهوات در این محدوده دور خودشان می-گشتند، دیدم که يك مردم دیگری شده‌اند. «نازعات، نفوس نازعه»، شدند همه از جا کنده شدند، يك موجود دیگری شدند، يك حرکت دیگری. من واقعاً گاهی شك میکردم، توی این خیابانها عبور میکردم، این مشتهای گره کرده، این فریادهایی که به روی نظام طغیان و استبداد زده میشود... آیا اینها همان جوانها هستند؟! همان زنها و دخترهایی که دائماً بخودآرائی و خودنمایی میپرداختند؟! این نزع است! این حرکت نزعی است! حرکت و کنده شدن از جاذبه علائق و وابستگیهای زمین، به طرف چی؟ به طرف توحید، نجات انسانها، خورش را میدهد! همان کسی که از صدای يك تیر به خود میلرزید، صدای مسلسل را میشنود و فریاد شهادت را بر میدارد! این انسان چه جور انسانی است! این انسان نازع است که خودش، خودش را از جا کنده، به اراده خود و در اثر درك و دریافت هدفهایی که سالها روی او کار شده و ارائه شده. او غرق در حرکت میشود و سر از پا نمی‌شناسد: «والنازعات غرقا»، و نشاط! گرسنگی میخورد، وحشت از در و دیوار میبارد، ولی او با نشاط، شب، نصف شب، توی خیابان، فریادش بلند است! یا خودش، خودش را از جا کنده، یا هدف، یا رهبری قاطع.

ببینید آیه چه جور منطبق میشود! نمیخواهم بگویم این تفسیر

آیه است، ممکن است بعد هم يك مسائل دیگری پیش بیاید. «والنشاطات نشطا و السابحات سبحا»: همه در يك دریای خروشانى به حرکت در میایند پیرزن، پیرمرد، زن بچه دار، مرد علیل، این خیابانها را طی میکند، باز هم نشاط دارد، نمیگوید خسته شدم، میگوید باز هم میروم جلو، و در این حرکت میخواهند سبقت بگیرند؛ آخرش بکجا میرسد؟ آخرش: «فالمدبرات امرا» اینها هستند که باید قدرت تدبیر و سیاست و رهبری ملت و ملتہائی را بدست بگیرند، تا کی؟ تا «یوم ترجف الراجفه»: البته منظور قیامت است، چون حرکت ادامه پیدا میکند، در همه عالم است، در همه مظاهر و پدیده های طبیعت هست، در قوای مدبر عالم (یعنی فرشتگان مدبری که با شعور، عالم را اداره میکنند) هست اگر نباشد فناست، موت است، وقفه است، وقفه فناست وقفه موت است؛ «یوم ترجف الراجفه» یعنی این هست تا اینکه زمین منهدم بشود، این هست تا حرکت از زیر بیرون بیاید و بهم بزند همه چیز را. حرکت بنیانی! «رجف» غیر از «زلزل» است. زلزل معنای اعمی دارد از هر جور حرکتی، ولی رجف، حرکت عمقی است، از درون زمین، انسانها «تبعه الرادفه»: دنبال او مسائلی پیش خواهد آمد «قلوب یومئذ راجفه» در روز قیامت بزرگ (هر روز قیامتی است، هر وقتی که نزع باشد و نهضت باشد، دنبالش قیامتی است که گناهکار، خادم و خائن از هم امتیاز پیدا میکنند) دلہائی که محکم است که رو به حق است. دلہائی هم در اثر شکست و رسوائی در درون خانه اش میطپد.

یکبارہ سخن قرآن و آهنگ و طول آیات تغییر میکند: «هل اتیک حدیث موسی؟ اذنادیه ربه بالوادالمقدس طوی»، این يك مسأله دیگری است: چگونگی برخورد وحی و مسئولیت برخورد نبوت باطغیان و اینکه چگونه طغیان تبدیل به طاغوت خواهد شد، و مسیر نہائی طاغوت، موسی است و فرعون، ولی مثل اینکه این آیات، همین امروز نازل شده است، شنیدید داستان موسی چه بود؟ کجا رفت؟ اینها مهم نیست. آنوقتی که در مقابل مستضعفین احساس کرده و برگشت به طرف مصر برای نجات مستضعفین از يك سو مسئولیت نسبت به زن و نسبت به همسر باردارش، از يك سو مواجه شدن با چنین قدرت فرعونى که همه مردم را خفه کرده و میگوید منم آن کسی که همه چیز شما دست من است، از يك سو احساس مسئولیت برای نجات مستضعفین بنی اسرائیل

و قوم مصر، حرکت میکنند.

همانطوری که هرانسانی دراین نزعها واین حرکتها دچار وادی سرگشتگی میشود که مسئولیت را از کجا آغاز کند و چگونه انجام دهد، کشمکش! تنها وادی ظاهری نیست، وادی درونی هم هست، تپه‌ها، ماهورها، گم کردن راه، شب تاریک، ظلمت طغیان، ظلمت طبیعت، هراس، ترس، همه چیز درش هست، ولی مسئولیت را فراموش نمیکند. دراین وادی که او را به هم پیچیده، سرگشته‌اش کرده، مسئولیت را احساس میکند و میداند که دراین سرگشتگی و دراین تحیر و رعب و ترس و ظلمات، نباید مایوس بشود.

در اینجاست که صدا و ندای حق را می‌شنود «اذ نادیه ربه بالواد المقدس طوی» به سبب وادی مقدس (که مقدس شد برای همین) و در وادی مقدس و پاکشش وادی مقدس، وادی به هم پیچیده، سرگردان-کننده «طوی»، که از کجا کار را شروع کنم و به کدام جهت بروم؟ همین اندیشه مسئولیت است که راه را باز میکند اینجاست که انسان صدای خدا، صدای وجدانها و صدای محرومین را بشنود، از نزدیک صدا میاید تا به درون وجدانش منعکس بشود. «اذهب الی فرعون انه طغی»: برو! نترس! ما با تو هستیم، چی داری! هیچی سلاح داری؟ نه یک عصا! ولی وقتی نیروی ایمان بود، همین عصا، همه کار میکند همانطوری که مشتریای ملت ما در مقابل این همه دسیسه‌ها و سلاحها، همه کار کرد دنیا را به اعجاب آورد.

«اذهب الی فرعون انه طغی»

از کجا شروع کن و چرا؟ طغیان کرده برای اینکه شاه است! فرعون برای اینکه ثروت مدار است، طغیان کرده، برخلاف نظام عالم و اراده خدا، این فرعون سرکشی میکند و نظام عالم مخالف سرکشی است. وقتی کوهها تکوین میشوند و بعد از سالیانی، سر از میان دریاها بیرون میاورند و به زبان حال میگویند این منم که سربلند شدم و به همه‌جا مسلطم، تمام عوامل طبیعت: باد و باران و تگرگ و مورها و همه چیز براو مسلط میشوند تا سرش را پائین بیاورند، این کوههایی که، بیچاره‌ها، تبدیل شدند به تپه‌های بی‌خاصیت، همه کوههای طغیانسی بودند! برای اینکه اراده خدا مخالف طغیان است. پس برو! «اذهب الی فرعون انه طغی» اما چگونه برخورد کند.

ببینید مسیر برخورد ما هم همینطور بوده، ملاحظه میکنید چقدر خاضعانه است و چقدر برخورد منطقی است: «قل هل لك الی ان تزکی» تو هم انسانی اینجور بدبخت شدی، مسخ شدی و پوسیده شده‌ای. و چرکین‌شدی و از حرکت و کمال بازماندی، دلت میخواهد تو هم اگر وجدانی داری خودت را تزکیه کنی، آدم‌بشی! مگر برخورد ملت‌ما، علمای ما، با این طاغوت زمان، غیر از این بود؟ مردك به‌خودت رحم کن. تو هم انسانی هستی، بیا آدم‌بشو، «واهدیک الی ربك فتخشی»: تو را هدایت کنم، تو هم يك روح خشیت بشوی. مگر این طغیان چقدر باقی میماند، دوام می‌یابد؟ میمیری! بدبخت بجای اینکه خدمت بکنی، چرا این مردم را از شدت رشد و حرکت و کمال و پیش‌روی و آزادی بازداشتی؟، «واهدیک الی ربك فتخشی» در مقابل این مصلحت‌اندیشی و عاقبت‌بینی طاغی به‌طاغوتی گرائید همانطوری که سقراط بزرگ میگوید:

کار طاغی به‌جائی میرسد که کلمه قانون و حق بجای اینکه او را متنبه کند مثل آتشی است که در او، مواد سوخت بیشتر بریزند، طغیان‌ش بیشتر میشود. این خاصیت طغیان است.

«فراه الایه الکبریٰ فکذب وعصی»: «فراه» يك فرازی است، پس از دعوت و درگیری‌ها، گفتگوها و برخوردها که فرعون خاضع نشد و بر طغیان‌ش افزود. اینجاست که نشانه خدا را ارائه داد، قدرت‌الهی را نشان داد که من هم با همین عصا (همین قدرتی که شما ملت دنیا نشان دادید)، با این عصا، کارت را تمام میکنم با همه قدرتی که داری! «فکذب»، حالا ببینید طریق حرکت طغیان، به طاغوت چگونه است! «فکذب» اول تکذیب کرد و گفت این حرفها را ببینداز دور! همه چیز دارم، هیچ کس نمیتواند به من فرمان دهد که من فرمانروا هستم، قدرت دارم، تجهیزات نظامی دارم، منابع ثروت دست من است، قدرتها پشتیبان من است و شاهنشاهم و بس. «وعصی»: سرپیچید «ثم ادبریسعی» یکسره اعتراض کرد، و شروع کرد قدرت خودش را نمایان و قدرت جمع کردن «فحشرفنادی»، حشر را مفسرین مرادف و بمعنای جمع دانسته‌اند که افراد را جمع کرده ولی میدانید حشر به معنی جمع و مجم‌زکردن و به پاداشتن است یعنی چه؟ معنی‌اش یعنی يك رستاخیزی به پاکرد «حزب رستاخیز درست کرد» از افسونگران، هنرپیشگان، فریبکاران، چشم و گوش بندگان،. حزب رستاخیزش که جایجا شد گفت: «انا ربکم الاعلی»:

همه چیز شما دست من است: فرهنگتان، نانتان، مسکنتان، زندگیتان، میخوامم بدهم اگر نبود، از خارج وارد کنم، همه کارتان! شرکتها درست کرد، بندوبستها، باجها، زندانها، شکنجه‌ها، با همین حزب رستخیزش! «فحشر فنادی»، نگفت من خدایم، گفت «اناریکم»، یعنی ربوبیت شما دست من است! «انا ربکم الاعلیٰ فاخذہ اللہ نکال الاخرہ والاولیٰ»، نمیگوید خدا کشتش، غرقش کرد، بلکه بیچاره اش کرد! نکال همین است، زبونش کرد، در بدرش کرد که هیچ‌جا نداشت، اگر یک مرتبه میمرد که راحت میشد ولی دید هرآن برایش مرگ است که خدا مرگش را بیشتر و نکالش را افزون کند، این معنی نکال و تنکیل است: مهر باطله به او زدن، زبونش کردن، خوارش کردن! وگرنه اگر با یک گلوله راحتش میکردند که برایش نکال نبود «فاخذہ اللہ نکال الاخرہ والاولیٰ»: این یک عبور تاریخی است! به همین جانایستید، مسلمانها هی پشت سر را نگاه نکنید که فرعون چند هزار سال قبل را ببینید، از این عبور باید بکنید: «ان فی ذلک لعبره لمن یشیء!» صلی الله علی محمد و آل محمد.

پروردگارا دلهای ما را به هدایت و نورقرآن و هدایت مکتب امامان روشنتر بگردان!

اختلاف و نفاق در راه حق، در راه پیشبرد انقلاب راه، از دلهای ما، گروههای ما، ریشه کن بگردان،

خداوندا ما را از دسائس و کیدطاغیان، دشمنان و بیگانگان حفظ بفرما،

همه ما را در راه به ثمر رساندن این نهضت عظیم بی سابقه در تاریخ اسلام موفق تر بگردان!

گذشتگان ما را پیامرز، شهدای ما را همیشه الهام بخش فکری و نهضت ما گردان!

خداوندا شهید ما، دوست ما و محقق و شخصیت بزرگ ما را با اولیائش محشور بگردان و همه شهداء ما را برای ما الهام بخش بدار!
«السلام علیکم و رحمت الله وبرکاته»